

A Critical Review of Binding Precedent Rendered by Supreme Court on Claims for Compensation for Delayed Payment after the Cessation of Payments by a Bankrupt Merchant in Light of the Substantive Evolution of this Legal Institution



**Mohammad
Mahdi Tavakoli**

Ph.D. in Private Law, Faculty of Law and Political
Science, University of Tehran, Tehran, Iran
lawyer.tavakoli@gmail.com



**Mohammad
Hashemi**

LLM Student in Private Law, Department of Private
Law, Faculty of Islamic Studies and Law, Imam Sadiq
University, Tehran, Iran.
m.hashemi.econlaw@isu.ac.ir



Abstract

The binding precedents rendered by the Supreme Court regarding the possibility of claiming compensation for delayed payment after the date the bankrupt businessman has ceased to repay his debt, in light of the substantive evolution of this institution, have faced challenges in terms of reasoning bases and the degree of compliance with current law. The continued reliance on a decision that ruled out the claim for damages for delayed payment after the date of the bankrupt businessman's cessation (binding precedent No. 155), along with the formation of later judgments that have adopted a different approach, has revealed a need for a critical re-reading of this procedure. The present study seeks to answer the question of what impact substantive evolution of late payment damages has had on the validity and ability to continue reliance on binding precedent No. 155 and the judgments based on it, and what changes have recent binding precedents made in this procedure. The findings of the research demonstrated that the binding precedent No. 155, considering the concept of late payment damages under

Journal of Critical Analysis of
Judicial Decisions

Iranian Law and Legal Research
Institute

Vol. 5 | No. 9 | Spring and
Summer 2026
(Original Article)

www.Analysis.illrc.ac.ir

DOI:
10.22034/analysis.2026.2094678.1213

the pre-revolutionary legal framework, which was close in nature to a legal penalty, was coherent and defensible at the time of its issuance. However, following the enactment of Article 522 of the Civil Procedure Code and the transformation of this institution into a mechanism for compensating for depreciation of currency, maintaining the approach that upholds absolute prohibition of claiming this damage in subsequent decisions (binding precedents Nos. 788 and 872) would not be consistent with current legal foundations. In contrast, recent decisions rendered by the Supreme Court, by accepting the necessity of preserving the real value of claims and the possibility of compensating for the decline in the value of a claim, assuming the existence of excess assets (binding precedent No. 877), indicate a change in the Supreme Court's approach. Accordingly, the present research concludes that by accepting the possibility of compensation for decrease in the value of a claim, assuming the existence of excess assets, binding precedent No. 877 has provided the basis for departing from the logic governing binding precedent No. 155 and the decisions based on it. Therefore, instead of continuing to rely on previous decisions, it is appropriate for judicial practice to align itself with the approach adopted in binding precedent No. 877, and the liability of guarantors and managers of bankrupt companies should be reexamined in the light of this development.

Keywords: : liquidation, commercial law; damages for late payment, binding precedent, monetary devaluation, critique of judgment, bankruptcy.



بازخوانی انتقادی آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور درباره مطالبه خسارت تأخیر تأدیه پس از تاریخ توقف تاجر ورشکسته در پرتو تحول ماهوی این نهاد

محمد مهدی توکلی 

دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
lawyer.tavakoli@gmail.com

محمد هاشمی 

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، گروه حقوق خصوصی، دانشکده معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

m.hashemi.econlaw@isu.ac.ir



دوفصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی

پژوهشکده حقوق و قانون ایران

دوره ۵ | شماره ۹ | بهار و تابستان ۱۴۰۵
(مقاله پژوهشی)

www.Analysis.Illrc.ac.ir

DOI:
10.22034/analysis.2026.2094678.1213

چکیده

آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور درباره امکان مطالبه خسارت تأخیر تأدیه پس از تاریخ توقف تاجر ورشکسته، در پرتو تحول ماهوی این نهاد، با چالش‌هایی در مبانی استدلالی و میزان انطباق با حقوق کنونی روبه‌رو شده‌اند. استمرار استناد به رأیی که مطالبه خسارت تأخیر تأدیه را پس از تاریخ توقف تاجر ورشکسته به‌طور مطلق منتفی می‌داندست (رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵)، در کنار شکل‌گیری آرای متأخر با روی‌کردی متفاوت، ضرورت بازخوانی انتقادی این رویه را آشکار ساخته است. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که تحول ماهوی خسارت تأخیر تأدیه چه تأثیری بر اعتبار و قابلیت استمرار استناد به رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ و آرای مبتنی بر آن داشته و آرای وحدت رویه متأخر چه تغییری در این رویه ایجاد کرده‌اند؟ یافته‌ها نشان داد رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ با توجه به مفهوم خسارت تأخیر تأدیه در حقوق پیش از انقلاب، که ماهیتی نزدیک به جریمه قانونی داشت،

در زمان صدور خود منسجم و قابل دفاع بود؛ اما پس از تصویب ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی و تبدیل این نهاد به سازوکاری برای جبران کاهش ارزش پول، استمرار روی کرد منع مطلق مطالبه این خسارت در آرای بعدی (آرای وحدت رویه شماره‌های ۷۸۸ و ۸۷۲)، با مبانی حقوقی کنونی سازگار نیست. در مقابل، آرای متأخر دیوان عالی کشور، با پذیرش لزوم حفظ ارزش واقعی مطالبات و امکان جبران کاهش ارزش طلب در فرض وجود مازاد دارایی (رأی وحدت رویه شماره ۸۷۷)، از تحول روی کرد دیوان عالی کشور حکایت دارند. بر این اساس، پژوهش نتیجه می‌گیرد که رأی وحدت رویه شماره ۸۷۷، با پذیرش امکان جبران کاهش ارزش طلب در فرض وجود مازاد دارایی، زمینه عدول از منطق حاکم بر رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ و آرای مبتنی بر آن را فراهم ساخته است. از این رو، به جای استمرار استناد به آرای پیشین، شایسته است رویه قضایی با روی کرد اتخاذ شده در رأی وحدت رویه شماره ۸۷۷ منطبق شود و مسؤولیت ضامنان و مدیران شرکت‌های ورشکسته نیز در پرتو این تحول بازخوانی شود.

کلیدواژه‌ها: تصفیه، حقوق تجارت، خسارت تأخیر تأدیه، رأی وحدت رویه، کاهش ارزش پول، نقد رأی، ورشکستگی.

مقدمه

آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور درباره امکان مطالبه خسارت تأخیر تأدیه پس از تاریخ توقف تاجر ورشکسته، طی دهه‌های اخیر مسیر یکسانی را طی نکرده‌اند. رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۴ و آرای مبتنی بر آن، با نفی امکان مطالبه این خسارت پس از توقف، سال‌ها مبنای رویه قضایی قرار داشتند؛ با این حال، صدور آرای وحدت رویه متأخر، بویژه رأی شماره ۸۷۷ مورخ ۱۴۰۵/۰۳/۱۲، از تغییر تدریجی مبنای این رویه و گرایش به حمایت از ارزش واقعی مطالبات حکایت دارد. این تحول، اعتبار استمرار استناد به رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ را با چالش مواجه ساخته و بازخوانی انتقادی آرای وحدت رویه در این زمینه را ضروری کرده است.

تحلیل این تحول، بدون توجه به دگرگونی ماهوی خسارت تأخیر تأدیه در نظام حقوقی ایران امکان‌پذیر نیست. خسارت تأخیر تأدیه در حقوق ایران، از نهادی با کارکردی نزدیک به جرمه قانونی، به سازوکاری برای جبران کاهش ارزش پول در اثر تورم تبدیل شده است. این تحول، مبنای حقوقی مطالبه خسارت را دگرگون کرده و اقتضا دارد آرای وحدت رویه‌ای که بر پایه مفهوم پیشین این نهاد صادر شده‌اند، در پرتو مبنای کنونی مورد ارزیابی مجدد قرار گیرند. از این رو، پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که آیا تحول ماهوی خسارت تأخیر تأدیه، مبنای حقوقی استمرار استناد به رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ و آرای مبتنی بر آن را متزلزل ساخته است و آرای وحدت رویه متأخر چه تأثیری بر تحول رویه قضایی در این زمینه داشته‌اند؟

این مقاله در دو بخش تنظیم شده است. در بخش نخست، تحول ماهوی خسارت تأخیر تأدیه به عنوان مبنای تحلیل آرای وحدت رویه بررسی می‌شود. در بخش دوم، آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور درباره خسارت تأخیر تأدیه در حقوق ورشکستگی، با تمرکز بر نسبت رأی شماره ۱۵۵ با آرای متأخر، به صورت انتقادی تحلیل و ارزیابی می‌شوند.

۲. مفهوم خسارت تأخیر تأدیه

از آن جا که محور اصلی این پژوهش، تحلیل انتقادی آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور درباره مطالبه خسارت تأخیر تأدیه پس از تاریخ توقف تاجر ورشکسته است و اختلاف این

آراء، تا حد زیادی، به برداشت از مفهوم خسارت تأخیر تأدیه بازمی‌گردد، پیش از بررسی استدلال‌های دیوان عالی کشور، لازم است مفهوم این اصطلاح به اختصار تبیین شود. در منابع لغوی، «خسارت» به معنای زیان، «تأخیر» به معنای دیرکرد و «تأدیه» به معنای ادا یا پرداخت دین آمده است (معین، ۱۳۸۱: ۶۲۶؛ انوری، ۱۳۸۲: ۱۵۶۲-۱۵۶۳). در نوشته‌های حقوقی نیز تعاریف گوناگونی از خسارت تأخیر تأدیه ارائه شده است. برخی آن را «خسارتی که از بابت دیرپرداخت وجه نقد، از طرف مدیون باید به طلب‌کار داده شود» دانسته‌اند (وحدتی شبیری، ۱۳۸۲: ۷۷). بر اساس این تعریف، موضوع خسارت تأخیر تأدیه، تأخیر در پرداخت وجه نقد است و شخصی که از این تأخیر زیان می‌بیند، طلب‌کار است. در تعریفی دیگر، گفته شده است هرگاه شخصی به انجام امری تعهد کند و تعهد خود را در موعد مقرر انجام ندهد، در صورتی که در نتیجه این تأخیر، متعهدله متضرر شود، متعهد باید خسارت ناشی از تأخیر را جبران کند؛ اگر موضوع تعهد، وجه رایج باشد، قانون‌گذار از اصطلاح «خسارت تأخیر تأدیه» استفاده کرده است (شیروی، ۱۳۸۰: ۳۳). این تعریف، خسارت تأخیر تأدیه را در ذیل قاعده عام مسؤولیت ناشی از تأخیر در اجرای تعهد قرار می‌دهد، با این تفاوت که موضوع تعهد در این جا دین پولی و وجه رایج است. همچنین در تعریف دیگری آمده است که منظور از خسارت تأخیر تأدیه، زیانی است که در اثر خودداری مدیون از ادای دین پولی خود به طلب‌کار در زمان مقرر، به وی وارد می‌شود (شهیدی، ۱۴۰۱: ۸۴). با توجه به تعاریف یادشده، می‌توان گفت خسارت تأخیر تأدیه در معنای عام خود، ناظر به زیانی است که از تأخیر مدیون در پرداخت دین پولی به طلب‌کار وارد می‌شود.

با این حال، تعریف مزبور تنها چارچوب کلی این اصطلاح را نشان می‌دهد و پاسخ‌گوی همه پرسش‌های مربوط به این نهاد نیست؛ زیرا ماهیت و مبنای یک مفهوم حقوقی را نمی‌توان صرفاً از معنای الفاظ تشکیل‌دهنده آن دریافت، بلکه باید جایگاه آن را در قوانین، رویه قضایی و زمینه تاریخی شکل‌گیری اش نیز بررسی کرد. در حقوق ایران نیز قواعد ناظر بر خسارت تأخیر تأدیه در گذر زمان با تحولات مهمی روبه‌رو شده‌اند. از این رو، برای روشن شدن ابعاد این مفهوم، در ادامه ابتدا جایگاه خسارت تأخیر تأدیه در حقوق پیش از انقلاب و سپس وضعیت آن در نظام حقوقی پس از انقلاب بررسی خواهد شد.

۳. خسارت تأخیر تأدیه در حقوق پیش از انقلاب

در این بخش ابتدا سیر تقنینی خسارت تأخیر تأدیه در قوانین پیش از انقلاب و سپس ماهیت حقوقی و کارکرد عملی آن تبیین می‌شود.

۳-۱. سیر تقنینی در قوانین پیش از انقلاب

نخستین جرقه‌های ورود «خسارت تأخیر تأدیه» به متون قانونی ایران را باید در سپیده دم قانون‌گذاری در ایران جستجو کرد. این نهاد حقوقی، نه به یکباره، بلکه طی یک فرآیند تدریجی و از طریق قوانین پراکنده، جایگاه خود را در نظام قضایی تثبیت کرد. نقطه آغازین این مسیر، قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۲۹۰ است که در شق ۱ ماده ۱۹۸^۱ برای نخستین بار به موضوع خسارت تأخیر تأدیه اشاره کرد.

با گذر زمان، دغدغه قانون‌گذار برای سامان‌دهی به نهاد خسارت تأخیر تأدیه پررنگ‌تر شد؛ تحولی که تجلی آن را می‌توان در قانون آزمایشی «مواد راجع به ودایع، مواعد و خسارات» مشاهده کرد. این قانون که برآمده از ماده واحده مصوب ۲۷ بهمن ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی بود، به همت کمیسیون مجاز دادگستری در سال ۱۳۰۶ به تصویب رسید، اگرچه این قانون، اصل استحقاق دریافت خسارت تأخیر را به رسمیت شناخت، اما در تعیین نرخ، روی کردی منعطف در پیش گرفت و آن را به تعرفه‌های وزارت دادگستری واگذار کرد؛ امری که نهایتاً با صدور «مقررات وزیر عدلیه راجع به مواعد و ودایع» در سال ۱۳۰۷ به تثبیت نرخ ۱۸ درصد به عنوان معیار محاسبه خسارت در روابط مالی انجامید.^۲

^۱. «تقویم مدعی به به ترتیب ذیل به عمل می‌آید: ۱ - در صورتی که مدعی به وجه معین باشد قیمت مدعی به عبارت است از وجه نقد مذکور در عرض‌حال به علاوه خسارتی که از تعویق تأدیه آن تا روز اقامه دعوا بر داین وارد شده است لیکن اثبات مدعی به دایم‌الملازمه با ثبوت خسارت نیست. ...»

^۲. ماده ۱: «خسارتی که محکوم‌له می‌تواند بر طبق مواد موقتی راجع به ودایع و خسارات از حیث تأخیر تأدیه و یا تسلیم مدعی به از محکوم‌علیه تقاضا کند و محاکم مکلفند که مطابق تقاضای محکوم‌له حکم بدهند عبارت است

پس از این مرحله، قانون‌گذار به تدریج کوشید موضوع خسارت تأخیر تأدیه را از حالت ارجاع به مقررات خارج کند و برای آن جایگاهی روشن‌تر در قوانین رسمی ایجاد کند. ماده ۲۲۸ قانون مدنی^۱ مصوب ۱۳۰۷ را می‌توان در همین مسیر تحلیل کرد؛ زیرا این ماده، امکان مطالبه خسارت ناشی از تأخیر در انجام تعهد را در چارچوب قواعد مسؤولیت قراردادی مطرح ساخت. با این حال، تعیین نرخ مشخص از سوی قانونگذار، در قانون تسریع محاکمات مصوب ۱۳۰۹ جلوه آشکارتری یافت. ماده ۳۶ این قانون،^۲ با مقرر کردن نرخ ۱۵ درصد در سال، نشان داد که قانون‌گذار در این دوره به سمت تعیین معیار قانونی و قابل پیش‌بینی برای محاسبه خسارت حرکت کرده است.

این روند در قوانین بعدی نیز ادامه یافت و به تدریج حوزه اعمال خسارت تأخیر تأدیه گسترش پیدا کرد. قانون ثبت مصوب ۱۳۱۰ و اصلاحات بعدی آن، به ویژه تا سال ۱۳۲۰، زمینه مطالبه زیان دیرکرد را فراهم ساخت.^۳ همچنین قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ با طرح احکام مربوط به برات^۴ و تسری آن به سفته^۵ و چک،^۶ جایگاه خسارت تأخیر را در روابط

از ۱۸٪ محکوم به یا قیمت آن. میزان صدی ۱۸ برای هر سال تاخیرات که حسب المورد از روز مطالبه رسمی یا تقدیم عرضحال تا روز وصول محکوم به محسوب می‌شود.»

۱. «در صورتی که موضوع تعهد تأدیه وجه نقدی باشد حاکم می‌تواند با رعایت ماده ۲۲۱ مدیون را به جبران خسارت حاصله از تأخیر در تأدیه دین محکوم نماید.»

۲. «در دعاوی که موضوع آن وجه نقد است خسارت تأخیر تأدیه معادل صدی پانزده محکوم به در سال است که به نسبت مدت تأخیر از تاریخ ابلاغ اظهارنامه و الا از تاریخ اقامه دعوی و در موارد مذکور در ماده ۳۴ از تاریخ صدور اولین حکم تا روز تأدیه حساب می‌شود.»

۳. ماده ۳۶: «خسارت تأخیر تأدیه در صورتی که در محاکم عدلیه مورد مطالبه واقع نشود مشمول مواد ۴۲ و ۴۴ قانون تسریع محاکمات خواهد بود و در صورتی که به وسیله اداره ثبت مآخوذ شود از قرار صدی دوازده در سال بوده و تمام آن به طلبکار داده می‌شود. ...»

۴. ماده ۳۰۴: «خسارت تأخیر تأدیه مبلغ اصلی برات که به واسطه عدم تأدیه اعتراض شده است. از روز اعتراض و خسارت تأخیر تأدیه مخارج اعتراض و مخارج برات رجوعی فقط از روز اقامه دعوی محسوب می‌شود.»

۵. ماده ۳۰۹ تجارت: «تمام مقررات راجع به بروات تجارتي (از مبحث چهارم الی آخر فصل اول این باب) در مورد فته‌طلب نیز لازم‌الرعايه است.»

۶. ماده ۳۱۴: «صدور چک ولو اینکه از محلی به محل دیگر باشد ذاتاً عمل تجارتي محسوب نیست، لیکن مقررات این قانون از ضمانت صادرکننده و ظهرنویس‌ها و اعتراض و اقامه دعوی ضمان و مفقود شدن راجع به بروات شامل چک نیز خواهد بود.»

تجاری تقویت کرد. بدین ترتیب، خسارت تاخیر تادیه تنها به روابط مدنی محدود نماند، بلکه در حوزه معاملات تجاری نیز به عنوان ابزاری برای حمایت از طلب کار و تضمین نظم مالی مورد توجه قرار گرفت.

نقطه مهم دیگر در این تحول، تصویب قانون آیین دادرسی مدنی در سال ۱۳۱۸ بود. ماده ۷۱۹ این قانون،^۱ نرخ خسارت تأخیر تادیه را به ۱۲ درصد در سال کاهش داد و با تعیین سقفی مشخص، آن را در قالب قاعده‌ای آمره سامان داد. این تغییر نشان می‌دهد که سیاست تقنینی از پذیرش نرخ‌های بالاتر و انعطاف‌پذیرتر به سمت مهار و تحدید میزان خسارت حرکت کرده بود. در ادامه نیز قانون چک مصوب ۱۳۵۵، در ماده ۱۲،^۲ همین منطق را در ارتباط با دعاوی ناشی از چک بازتاب داد.

بنابراین، مجموع این تحولات بیان‌گر آن است که نهاد خسارت تأخیر تادیه در حقوق ایران از مرحله تعیین اداری نرخ، به سوی تثبیت قانونی و سپس تحدید آمره آن حرکت کرده است؛ مسیری که هدف اصلی آن ایجاد تعادل میان جبران زیان طلب کار، جلوگیری از تحمیل خسارت نامتعارف بر بده کار و تامین نظم در روابط مالی بوده است.

۲-۳. ماهیت حقوقی و کارکرد عملی در نظام سابق

تحلیل مقررات پیش گفته نشان می‌دهد که در نظام حقوقی پیش از انقلاب، «خسارت تأخیر تادیه» بیش از آن که ناظر به جبران یک زیان واقعی باشد، یک ضمانت اجرای قانونی برای تأخیر در پرداخت دین پولی به شمار می‌رفت. در این نظام، آن چه اهمیت داشت نفس تأخیر در ایفای تعهد بود، نه بررسی دقیق آثار اقتصادی ناشی از آن. به همین سبب،

۱. «در دعاوی که موضوع آن وجه نقد است اعم از اینکه راجع به معاملات با حق استرداد یا سایر معاملات استقراضی یا غیرمعاملات استقراضی باشد، خسارت تأخیر تادیه معادل صدی دوازده محکوم به در سال است و اگر علاوه بر این مبلغ قراردادی به عنوان وجه التزام یا مال الصلح یا مال الاجاره و هر عنوان دیگری شده باشد در هیچ مورد بیش از صدی دوازده سال نسبت به مدت تاخیر حکم داده نخواهد شد. لیکن اگر مقدار خسارت کمتر از صدی دوازده معین شده باشد به همان مبلغ که قرارداد شده است حکم داده می‌شود.»

۲. «هرگاه قبل از صدور حکم قطعی، شاکی گذشت نماید و یا اینکه متهم وجه چک و خسارت تأخیر تادیه را نقداً به دارنده آن پرداخت کند، یا موجبات پرداخت وجه چک و خسارت مذکور (از تاریخ ارائه چک به بانک) را فراهم کند یا در صندوق دادگستری یا اجراء ثبت تودیع نماید مرجع رسیدگی قرار موقوفی صادر خواهد کرد. صدور قرار موقوفی تعقیب در دادگاه کیفری مانع از آن نیست که دادگاه نسبت به سایر خسارت مورد مطالبه رسیدگی و حکم صادر کند.»

قانون گذار با تعیین یک نرخ از پیش مقرر، کوشیده بود برای مدیونی که از پرداخت به موقع دین خودداری می کند، پیامد مالی معینی در نظر بگیرد. مهم ترین ویژگی این الگو، مقطوع و ثابت بودن نرخ خسارت بود. به موجب ماده ۷۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی پیشین، خسارت تأخیر تأدیه وجه نقد با نرخ ۱۲ درصد در سال محاسبه می شد و حتی تراضی بر بیشتر از آن نیز اعتبار نداشت. در نتیجه، دادگاه در مقام رسیدگی لازم نبود احراز کند که بستان کار واقعا چه میزان زیان دیده است یا ارزش پول در فاصله تأخیر تا چه حد دگرگون شده است؛ بلکه صرف تحقق تأخیر، برای اعمال همان نرخ قانونی کفایت می کرد.

از همین جا می توان دریافت که خسارت تأخیر تأدیه در این دوره، بیشتر به یک جرمه قانونی شباهت داشت تا نهادی برای سنجش و جبران دقیق خسارت. نرخ ۱۲ درصدی مقرر در قانون، وابسته به نرخ تورم، شاخص قیمت ها یا میزان واقعی کاهش ارزش پول نبود. بنابراین، اگر در مقطعی تورم بسیار اندک بود، همان ۱۲ درصد اعمال می شد و اگر در مقطعی دیگر ارزش پول به نحو چشم گیری کاهش می یافت، باز هم همان نرخ ثابت ملاک قرار می گرفت. این بی اعتنایی به واقعیت های متغیر اقتصادی نشان می دهد که در نظام سابق، خسارت تأخیر تأدیه بر پایه یک فرمول قانونی ثابت استوار بود و کارکرد اصلی آن را باید در ایجاد فشار حقوقی بر مدیون برای پرداخت به موقع دین جستجو کرد.

۴. خسارت تأخیر تأدیه در نظام حقوقی پس از انقلاب

پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام حقوقی مبتنی بر موازین شرعی، نقطه عطفی در سرنوشت خسارت تأخیر تأدیه در حقوق ایران بود. مقرراتی که در حقوق پیش از انقلاب مبنای مطالبه این خسارت را تشکیل می دادند، پس از انقلاب و با حاکمیت اصل چهارم قانون اساسی، با چالش های فقهی و حقوقی روبه رو شدند و مبنای این نهاد در معرض بازنگری قرار گرفت. در پی این تحول، از یک سو امکان مطالبه خسارت تأخیر تأدیه بر اساس الگوی پیشین با تردیدهای جدی مواجه شد و از سوی دیگر، در عمل مشکلات گسترده ای در روابط مالی پدید آمد؛ به گونه ای که تأخیر در پرداخت دیون، بویژه در شرایط تورمی، موجب کاهش قابل توجه ارزش واقعی مطالبات می شد و بستان کار، با وجود وصول اصل طلب، بخش مهمی از قدرت خرید آن را از دست می داد. این وضعیت، علاوه

بر ایجاد زمینه برای تأخیر در پرداخت یا حتی فرار از دین، ضرورت بازاندیشی در مبانی حقوقی این نهاد را آشکار ساخت (صفایی، ۱۴۰۱: ۲۴۸). از این رو، نیازهای نظام اقتصادی و اقتضائات ناشی از کاهش مستمر ارزش پول، قانون‌گذار و سایر نهادهای تصمیم‌گیر را به سمت بازتعریف خسارت تأخیر تأدیه سوق داد و زمینه شکل‌گیری تدریجی نظام حقوقی جدیدی را در این حوزه فراهم کرد. بر همین اساس، در این بخش ابتدا موضع شورای نگهبان نسبت به مقررات سابق بررسی می‌شود، سپس تحولات تقنینی پس از انقلاب و در نهایت، ماهیت حقوقی مفهوم جدید خسارت تأخیر تأدیه تحلیل خواهد شد.

۱-۴. موضع شورای نگهبان در قبال مقررات سابق

همان‌گونه که بیان شد، در قوانین پیش از انقلاب، خسارت تأخیر تأدیه عمدتاً به صورت مبلغی افزون بر اصل دین و بر مبنای نرخ‌های از پیش تعیین‌شده قانونی مطالبه می‌شد. شورای نگهبان پس از انقلاب، چنین برداشتی از خسارت تأخیر تأدیه را با موازین شرعی سازگار ندانست و مقررات ناظر بر آن را به تدریج خلاف شرع و غیرقابل اجرا اعلام کرد. در یکی از نخستین مواضع، شورای نگهبان در نظر مورخ ۱۳۶۲/۰۸/۲۵، دریافت خسارت تأخیر تأدیه موضوع مواد ۷۱۲ و ۷۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی را به نظر اکثریت فقها مغایر با موازین شرعی اعلام کرد. این نظر از آن جهت اهمیت دارد که دقیقاً متوجه همان سازوکار قانونی سابق بود که بر اساس آن، مدیون در صورت تأخیر در پرداخت، علاوه بر اصل دین، به پرداخت مبلغی اضافی محکوم می‌شد.

در ادامه، شورای نگهبان در نظر مورخ ۱۳۶۴/۰۴/۱۲، موضع خود را صریح‌تر بیان کرد و اعلام داشت که مطالبه مبلغی به عنوان خسارت دیرکرد، شرعی نیست و مواد ۷۱۹ تا ۷۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی و سایر مقررات مشابه، خلاف شرع و غیرقابل اجرا است. بدین ترتیب، شورا صرفاً به نقد یک ماده خاص بسنده نکرد، بلکه مجموعه مقرراتی را که بر مبنای دریافت مبلغ اضافی ناشی از تأخیر در پرداخت شکل گرفته بودند، در معرض ایراد شرعی قرار داد.

همین روی‌کرد در نظر مورخ ۱۳۶۷/۱۰/۱۴ نیز ادامه یافت. در این نظر، شورای نگهبان آن قسمت از ماده ۳۴ قانون ثبت و تبصره‌های ۴ و ۵ آن و نیز مواد ۳۶ و ۳۷ آیین‌نامه اجرایی ثبت را که اخذ مازاد بدهی بده‌کار را به عنوان خسارت تأخیر تأدیه مجاز می‌شمرد،

خلاف موازین شرع و باطل اعلام کرد. اهمیت این نظر در آن است که دایره ایراد شرعی را از مقررات آیین دادرسی مدنی فراتر برد و به مقررات ثبتی و اجرایی نیز تسری داد. در نتیجه، روشن شد که از دیدگاه شورا، اشکال فقط متوجه یک متن قانونی خاص نیست، بلکه به اصل دریافت مبلغی مازاد بر دین، تحت این عنوان، بازمی‌گردد.

باین‌حال، در همین نظر اخیر، شورای نگهبان میان اخذ مبلغ اضافی از مدیون و ضمانت اجرای رفتار او تفکیک قائل شد. شورا تصریح کرد که تأخیر در ادای دین حال، پس از مطالبه طلب‌کار، از سوی شخص متمکن، شرعاً جرم و قابل تعزیر است. بنابراین، هرچند شورا دریافت مازاد بر اصل بدهی را به‌عنوان خسارت تأخیر تأدیه نپذیرفت، اما این امر را به معنای بی‌واکنشی کامل در برابر امتناع مدیون متمکن از پرداخت ندانست. به بیان دیگر، از نظر شورا، ممنوعیت دریافت مبلغ اضافی با امکان برخورد تعزیری با مدیون ممتنع قابل جمع بود.

از مجموع این نظریات می‌توان دریافت که شورای نگهبان، صورت سابق خسارت تأخیر تأدیه را که در قوانین پیش از انقلاب پیش‌بینی شده بود، از حیث شرعی مردود می‌دانست. در نتیجه، مقرراتی که پیش‌تر بر پایه چنین برداشتی از خسارت تأخیر تأدیه بنا شده بودند، پس از انقلاب پشتوانه اجرایی خود را از دست دادند و زمینه برای بازاندیشی در این مفهوم فراهم شد.

۲-۴. تحولات تقنینی و تکوین نظام حقوقی جدید

تحولات قانونی مربوط به پذیرش خسارت تأخیر تأدیه پس از انقلاب اسلامی را می‌توان در سه گام تقنینی عمده خلاصه کرد که نشان‌دهنده حرکت تدریجی از ممنوعیت مطلق به سمت پذیرش قانون‌مند بر اساس نرخ تورم است:

۲-۴-۱. گام اول: پذیرش خسارت تأخیر تأدیه در مطالبات بانکی

پس از اعلام مخالفت صریح شورای نگهبان با مقررات خسارت تأخیر تأدیه در قانون آیین دادرسی مدنی سابق، بانک‌ها در وصول مطالبات خود با مشکل جدی مواجه شدند. در پاسخ به این ضرورت اقتصادی، مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۶۸ با تصویب «قانون نحوه وصول مطالبات بانک‌ها»، اخذ خسارت تأخیر تأدیه را برای بانک‌ها مجاز

اعلام کرد^۱ و کلیه مراجع قضایی و دوایر اجرای ثبت را مکلف نمود تا به وصول مطالبات بانک‌ها اعم از اصل، هزینه‌ها و خسارات و متفرعات متعلقه همچون خسارت تأخیر تأدیه، جرمیه عدم انجام تعهد و غیره حکم دهند. این مصوبه نخستین رخنه در ممنوعیت مطلق اخذ خسارت تأخیر تأدیه پس از انقلاب بود که البته جنبه استثنایی و حمایتی نسبت به سیستم بانکی داشت.

۲-۴-۲. گام دوم: پذیرش خسارت تأخیر تأدیه در زمینه چک

در سال ۱۳۷۲، مجلس شورای اسلامی با اصلاح موادی از قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵، حکم ماده ۱۲ این قانون در خصوص خسارت تأخیر تأدیه را بدون تغییر باقی گذاشت. تردید در مشروعیت دریافت این خسارت و احتمال ربوی بودن آن موجب شد رئیس کل دادگستری تهران موضوع را از مقام معظم رهبری استفتا کند. در پاسخ اعلام شد: «خسارت ناشی از بدهی اگر ثابت شود که مستند به تأخیر تأدیه است، در ضمان بده کار است و حکم ربا ندارد.» بر این مبنا، هرگاه ورود ضرر و انتساب آن به تأخیر مدیون اثبات می‌شد، جبران آن را می‌توان در چارچوب قواعد عمومی مسؤولیت مدنی توجیه کرد.

در ادامه، مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۷۵ با تصویب قانون الحاق یک تبصره به ماده ۲ قانون اصلاح موادی از قانون صدور چک، دارنده چک را مستحق دریافت «کلیه خسارات و هزینه‌های وارده شده که مستقیماً و به‌طور متعارف در جهت وصول طلب خود از ناحیه وی متحمل شده است» دانست. این مصوبه به تأیید شورای نگهبان نرسید و برای حل اختلاف

۱. ماده ۱: «کلیه وجوه و تسهیلات مالی که بانک‌ها تا تاریخ اجرای قانون عملیات بانکی بدون ربا مصوب ۱۳۶۳/۰۶/۰۸ مجلس شورای اسلامی به اشخاص حقیقی و حقوقی تحت هر عنوان پرداخت نموده‌اند، اعم از آن که قراردادی در این خصوص تنظیم شده یا نشده باشد و مقرر بوده است که بدهکار در سررسید معینه تسهیلات مالی و وجوه دریافتی را اعم از اصل و سود و سایر متفرعات مسترد دارد، بر اساس مقررات و شرایط زمان اعطای این وجوه و تسهیلات قابل مطالبه و وصول است. کلیه محاکم دادگستری و مراجع قضایی و دوایر اجرای ثبت مکلفند طبق مقررات و شرایط زمان اعطاء وجوه و تسهیلات رسیدگی و نسبت به صدور حکم و وصول مطالبات بانک‌ها اعم از اصل و هزینه‌ها و خسارات و متفرعات متعلقه (خسارت تأخیر تأدیه، جرمیه عدم انجام تعهد و غیره) اقدام نمایند.»

به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شد. مجمع در جلسه ۱۰ خرداد ۱۳۷۶، مصوبه مجلس را عیناً تصویب کرد.

مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۷۷، در تفسیر تبصره یادشده، خسارت تأخیر تأدیه بر مبنای نرخ تورم اعلامی بانک مرکزی، از تاریخ چک تا زمان وصول، را مشمول عبارت «کلیه خسارات و هزینه‌های واردشده» دانست. بدین ترتیب، جبران خسارت بر اساس کاهش ارزش پول، دست‌کم در خصوص دیون ناشی از چک، به‌صراحت وارد نظام حقوقی پس از انقلاب شد. این تحول را می‌توان گامی مهم در گذار از خسارت مبتنی بر نرخ ثابت به جبران کاهش ارزش پول بر پایه شاخص تورم دانست.

۲-۴-۳. پذیرش عام خسارت تأخیر تأدیه در دیون پولی

دو گام پیشین، یعنی پذیرش خسارت تأخیر تأدیه در مطالبات بانکی و سپس شناسایی آن در قلمرو چک، زمینه لازم را برای بازگشت این نهاد به نظام حقوقی ایران فراهم ساخت. با این حال، مقررات یادشده ناظر به حوزه‌های خاص بودند و نمی‌توانستند مبنایی عمومی برای مطالبه خسارت ناشی از تأخیر در پرداخت همه دیون پولی به شمار آیند. از سوی دیگر، نیازهای اقتصادی و کاهش مستمر ارزش پول، ضرورت پیش‌بینی راهکاری عام برای حمایت از طلب‌کاران را آشکار کرده بود. در چنین فضایی، به‌تدریج زمینه فقهی و حقوقی لازم برای پذیرش نوعی از خسارت تأخیر تأدیه فراهم شد که به جای تعیین مبلغی ثابت و افزون بر اصل دین، بر جبران کاهش ارزش پول^۱ استوار بود و از این جهت، با ایرادهای شرعی واردشده بر مقررات پیشین مواجه نمی‌شد.

^۱. تحول حقوقی در پذیرش این نهاد، ریشه در بازتعریف ماهیت پول در اقتصاد مدرن دارد. امروزه دیگر طلا پول حقیقی به شمار نمی‌رود و اسکناس، نماینده فلزات، جواهرات یا سنگ‌های قیمتی متعلق به یک کشور نیست؛ بلکه پول در مفهوم امروزی، یک ارزش اعتباری و غیر عینی مبادلاتی است که اسکناس صرفاً نماینده واحد آن محسوب می‌شود. این ارزش، مبتنی بر نسبت مبادلاتی است که در تبادل مقداری اسکناس با مقداری کالا مورد توجه قرار می‌گیرد. از آنجا که ارزش مبادلاتی مستتر در اسکناس ممکن است با گذشت زمان کاهش یا به‌طور استثنایی افزایش یابد، پول که در حقیقت عبارت از همین ارزش و قدرت خرید است، دچار کاهش یا افزایش می‌شود، هرچند مقدار شماره‌ای و اسمی اسکناس ثابت باقی بماند (شهیدی، ۱۴۰۱: ۹۸). بر همین اساس، جبران کاهش

این تحول با تصویب قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در سال ۱۳۷۹ به مرحله نهایی رسید. قانون‌گذار ابتدا در تبصره ۲ ماده ۵۱۵ اعلام کرد که خسارت تأخیر تأدیه در موارد قانونی قابل مطالبه است. این حکم، اصل امکان مطالبه چنین خسارتی را در نظام دادرسی مدنی به رسمیت شناخت، اما شرایط و شیوه محاسبه آن را مشخص نکرد. چارچوب عمومی این نهاد در ماده ۵۲۲ همان قانون تکمیل شد. به این ترتیب، خسارت تأخیر تأدیه از قلمروهای محدود و استثنایی فراتر رفت و در قالب قاعده‌ای عام درباره دیون پولی وارد نظام حقوقی پس از انقلاب شد.

ماده ۵۲۲ مبنای محاسبه خسارت را با تغییر شاخص قیمت سالانه که بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌کند، پیوند داد. اهمیت این شیوه در آن بود که مبلغ قابل مطالبه دیگر بر پایه نرخ ثابت و از پیش تعیین شده محاسبه نمی‌شد، بلکه متناسب با تغییر شاخص قیمت‌ها و کاهش ارزش پول تعیین می‌شود. در نتیجه، مبلغ افزوده شده بر اصل دین می‌توانست نه به عنوان زیاده در برابر مهلت، بلکه به عنوان وسیله‌ای برای جبران کاهش قدرت خرید طلب توجیه شود. این تغییر مبنای نقش اساسی در رفع ایرادهای شرعی و فراهم شدن امکان پذیرش عمومی خسارت تأخیر تأدیه داشت.

قانون‌گذار اعمال این قاعده را بدون ضابطه نپذیرفت و آن را به اجتماع چند شرط وابسته ساخت. بر اساس ماده ۵۲۲، موضوع دین باید وجه رایج باشد، داین پرداخت طلب خود را مطالبه کرده باشد، مدیون از تمکن مالی برخوردار باشد و با وجود آن از تأدیه دین امتناع کند، شاخص قیمت سالانه از زمان سررسید تا هنگام پرداخت به صورت فاحش تغییر یافته باشد و داین نیز خسارت تأخیر تأدیه را مطالبه کند. بنابراین، وجه رایج بودن دین، مطالبه اصل طلب، تمکن مدیون، امتناع از پرداخت، تغییر فاحش شاخص قیمت‌ها و مطالبه خسارت تأخیر تأدیه، شش شرط اصلی اجرای این ماده به شمار می‌آیند.

بدین ترتیب، تصویب تبصره ۲ ماده ۵۱۵ و ماده ۵۲۲ را باید مرحله تکمیل تحول تقنینی خسارت تأخیر تأدیه پس از انقلاب دانست. در این مرحله، قانون‌گذار با بهره‌گیری از تجربه مقررات بانکی و چک، از پذیرش‌های موردی عبور کرد و راهکاری عام برای جبران آثار

ارزش پول، مطالبه زیاده بر اصل دین تلقی نمی‌شود، بلکه بازگرداندن همان ارزش واقعی و اعتباری است که در ذمه مدیون مستقر بوده است.

تأخیر در پرداخت دیون پولی به وجود آورد. پیوند این خسارت با تغییر شاخص قیمت‌ها نیز سبب شد که مبنای آن بر حفظ ارزش واقعی طلب و جبران کاهش قدرت خرید پول استوار شود و در عین پاسخ‌گویی به نیازهای اقتصادی، با ملاحظات شرعی نیز سازگار باشد.

۳-۴. ماهیت حقوقی و ارزیابی مفهوم جدید

در برداشت جدیدی که پس از انقلاب و به ویژه با ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی تثبیت شد، خسارت تأخیر تأدیه دیگر به صورت یک زیاده ثابت و از پیش تعیین شده بر اصل دین فهم نمی‌شود، بلکه باید آن را سازوکاری برای جبران کاهش ارزش واقعی طلب دانست. در این نگاه، محور بحث از «جریمه دیرکرد» به «حفظ قدرت خرید دین» منتقل شده است. به همین سبب، خسارت تأخیر تأدیه در مفهوم جدید بیش از آنکه ماهیتی کیفری یا تنبیهی داشته باشد، واجد کارکردی جبرانی است و می‌کوشد زیانی را که در اثر گذشت زمان و تورم به طلب‌کار وارد شده، تا حد امکان جبران کند.

این دگرگونی از حیث نظری اهمیت زیادی دارد، زیرا میان ضرورت‌های اقتصادی و ملاحظات شرعی نوعی تعادل برقرار می‌کند. در واقع، اگر در گذشته هر مبلغ افزوده بر دین می‌توانست به عنوان زیاده بر دین و در معرض ایراد شرعی تلقی شود، در مفهوم جدید این افزایش نه به عنوان سود یا بهره، بلکه به عنوان معادل کاهش ارزش پول توجیه می‌شود. از همین رو، خسارت تأخیر تأدیه در نظام کنونی را باید نه استمرار همان نهاد پیشین، بلکه بازتعریف آن در قالبی تازه دانست که با منطق حفظ عدالت معاوضی و جلوگیری از اضرار به داین هماهنگ است.

با این همه، این مفهوم جدید خالی از ابهام نیست. هرچند مبنای آن بر جبران ضرر استوار شده، اما در عمل همچنان نیازمند دقت در تشخیص میزان واقعی کاهش ارزش پول و حدود دخالت دادگاه است. با وجود این، در مجموع می‌توان گفت ماده ۵۲۲ توانسته است خسارت تأخیر تأدیه را از یک نهاد محل مناقشه به نهادی منسجم تر و قابل دفاع تر در حقوق ایران تبدیل کند؛ نهادی که هم پاسخگوی واقعیت‌های اقتصادی است و هم در چهارچوب موازین فقهی قابل توجیه به نظر می‌رسد.

۵. اشتراک لفظی در مفهوم خسارت تأخیر تأدیه

بررسی دقیق سیر تحول این نهاد حقوقی نشان می‌دهد که اصطلاح «خسارت تأخیر تأدیه» در نظام قانونی ایران دچار نوعی اشتراک لفظی^۱ شده است. به بیان دیگر، یک عنوان واحد برای دو نهاد حقوقی با مبانی، ماهیت‌ها و کارکردهای کاملاً متفاوت به کار می‌رود. در نظام حقوقی پیش از انقلاب، این اصطلاح بیان‌گر نوعی جریمه قانونی ثابت و از پیش تعیین شده بود که بدون توجه به نرخ تورم یا میزان واقعی خسارت وارده، بر ذمه مدیون قرار می‌گرفت. در مقابل، آنچه در حقوق پس از انقلاب و به ویژه در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده، سازوکاری برای جبران کاهش ارزش واقعی پول و حفظ قدرت خرید طلب‌کار است.

این اشتراک در عنوان و تکرار در معنا، گاه موجب بروز ابهام در درک ماهیت واقعی این نهاد می‌شود. در حالی که خسارت تأخیر تأدیه در معنای نخست، ماهیتی جریمه‌گونه و تنبیهی داشت، در معنای دوم، ماهیتی کاملاً جبرانی یافته و بر پایه عدالت معاوضی استوار شده است. در واقع، قانون‌گذار با حفظ نام پیشین، محتوای متفاوتی را در آن گنجانده است که از حیث مبانی فقهی و حقوقی، هیچ سنخیتی با مفهوم سابق آن ندارد. درک این تمایز مفهومی برای تحلیل صحیح قوانین و رویه قضایی ضرورتی بنیادین دارد؛ چرا که تسری احکام یکی به دیگری، به دلیل تفاوت ماهوی در وضع این دو معنا، از نظر علمی دقیق نخواهد بود. بنابراین، برای بازشناسی دقیق این دو مفهوم، باید توجه داشت که کاربرد لفظ واحد برای این دو نهاد، نباید رهن اندیشه شود.

۱. علمای علم اصول، اشتراک لفظی را چنین تعریف کرده‌اند: «الاشتراك عبارة عن كون اللفظ الواحد موضوعاً لمعنيين أو أكثر بالوضع التعييني أو التعيني» (سبحانی، ۱۴۰۲: ۲۳). مقصود آن است که یک لفظ واحد برای دو یا چند معنا وضع شده باشد؛ خواه این وضع به صورت صریح و قراردادی باشد (تعیینی) و خواه در اثر کثرت استعمال و غلبه کاربرد، معنای جدیدی برای لفظ پدید آمده باشد (تعیینی). بر این اساس، هنگامی که اصطلاح «خسارت تأخیر تأدیه» در دو دوره حقوقی، با وجود وحدت لفظ، بر دو معنای متفاوت دلالت می‌کند، می‌توان از اشتراک لفظی سخن گفت.

۶. تحول رویه قضایی در مطالبه خسارت تأخیر تأدیه پس از توقف تاجر

یکی از مسائل مهم و چالش برانگیز در قلمرو ورشکستگی، وضعیت خسارت تأخیر تأدیه پس از تاریخ توقف و در فاصله میان توقف تاجر و تصفیه طلب طلب کاران است. با صدور حکم ورشکستگی، وضعیت حقوقی تاجر، دارایی‌های او و شیوه استیفای مطالبات طلب کاران دگرگون می‌شود و وصول مطالبات، تابع قواعد و تشریفات جمعی تصفیه قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، نظم فردی حاکم بر تعهدات بده کار جای خود را به نظم جمعی ناشی از ورشکستگی می‌دهد و دارایی تاجر در چارچوب قواعد خاص تصفیه میان طلب کاران تقسیم می‌شود.^۱ در این وضعیت، پرسش بنیادین آن است که آیا طلب کاران می‌توانند علاوه بر اصل دین، خسارت تأخیر تأدیه را نیز نسبت به دوره پس از تاریخ توقف مطالبه کنند یا آن که آثار حقوقی ورشکستگی، مانع از احتساب و پرداخت چنین خسارتی است.

در حقوق ایران، قانون تجارت و قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی حکم صریح و روشنی درباره جواز یا منع مطالبه خسارت تأخیر تأدیه در فرض ورشکستگی تاجر مقرر نکرده‌اند. همین سکوت قانونی سبب شده است که این موضوع در عمل بارها در دادگاه‌ها مطرح شود و رویه قضایی در برابر آن با برداشتهای متفاوتی روبه‌رو شود. در نتیجه، دیوان عالی کشور با صدور رأی وحدت رویه متعدد کوشیده است تا این ابهام را برطرف کرده و حدود امکان مطالبه خسارت تأخیر تأدیه را در ایام ورشکستگی مشخص سازد. از این‌رو، تحلیل رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور در این زمینه، برای فهم سیر تحول دیدگاه قضایی و ارزیابی مبانی استدلالی هر یک از این آراء، ضرورتی انکارناپذیر دارد.

۱-۶. رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۴

نخستین و مهم‌ترین مداخله دیوان عالی کشور در بحث امکان سنجی مطالبه خسارت تأخیر تأدیه در دوران ورشکستگی، به صدور رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ بازمی‌گردد. دیوان عالی کشور در این رأی با استناد به قواعد حاکم بر ورشکستگی، بویژه ممنوعیت مداخله تاجر در اموال خود، تساوی حقوق طلب کاران، و تبدیل قروض مؤجل به حال،

^۱ برای مطالعه بیشتر در این زمینه، رجوع کنید به: توکلی، محمد مهدی، آموزش جامع حقوق تجارت، جلد ۲،

اعلام داشت که طلب کاران ورشکسته، اعم از اینکه وثیقه دار باشند یا نباشند، حق مطالبه خسارت تأخیر تأدیه برای ایام پس از تاریخ توقف را ندارند.

برای درک صحیح و ارزیابی منصفانه این رأی، باید آن را در ظرف زمانی خود و بر اساس ساختار حقوقی حاکم در سال ۱۳۴۷ تحلیل کرد. در زمان صدور این رأی، خسارت تأخیر تأدیه در نظام حقوقی ایران ماهیتی کاملاً متفاوت از مفهوم امروزی آن داشت. در آن دوران، بر اساس قوانین موضوعه وقت، خسارت تأخیر تأدیه نه به عنوان ابزاری برای جبران کاهش ارزش پول و حفظ قدرت خرید طلب کار، بلکه به عنوان یک جریمه قانونی ثابت و پیش‌بینی شده با نرخ مشخص (اصولاً ۱۲ درصد در سال) شناخته می‌شد. در واقع این خسارت، نوعی زیاده اعتباری بر اصل دین تلقی می‌شود که به صورت قراردادی یا قانونی بر ذمه بده کار بار می‌شد.

با توجه به این تصویر ماهوی، تصمیم دیوان عالی کشور مبنی بر منع مطالبه این خسارت پس از تاریخ توقف، کاملاً منطقی، منسجم و سازگار با منطق حقوق تصفیه بود؛ زیرا: اولاً، با توقف تاجر، دارایی او به عنوان یک وثیقه مشترک برای تمامی طلب کاران (غرمای) قفل می‌شود. استمرار احتساب خسارت تأخیر تأدیه، به نفع برخی از طلب کاران، دارایی محدود متوقف را به نفع آنان و به ضرر سایر غرمای می‌داد که این امر با اصل برابری طلب کاران در تعارض بود (اسکینی، ۱۴۰۲: ۸۶-۸۷). ثانیاً، وقتی که تاجر از دخالت در اموال خود ممنوع است و تصفیه امور او به دست اداره تصفیه یا مدیر تصفیه انجام می‌گیرد، تأخیر در پرداخت دیگر ناشی از تقصیر یا کوتاهی شخص تاجر نیست، بلکه معلول فرآیند قانونی تصفیه است؛ بنابراین، تحمیل جریمه تأخیر بر دارایی او فاقد مبنای عادلانه به نظر می‌رسید.

نقطه چالش برانگیز و معضل اصلی رویه قضایی از زمان صدور این رأی آغاز نشد، بلکه از آن جا شکل گرفت که این رأی، پس از تحول بنیادین مفهوم خسارت تأخیر تأدیه در دوران پس از انقلاب اسلامی، همچنان بدون تغییر در موضوع، به حیات خود در آرای دادگاه‌ها ادامه داد.

پس از تغییرات قانونی در دهه‌های اخیر، بویژه با تصویب ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، خسارت تأخیر تأدیه از مفهوم «جریمه قانونی با نرخ ثابت» فاصله گرفت و به «جبران کاهش ارزش پول بر اساس نرخ تورم اعلامی بانک مرکزی» تبدیل شد.

در این دیدگاه جدید، پرداخت خسارت تأخیر تأدیه، اعطای یک امتیاز اضافی یا زیاده بر دین به طلب کار نیست، بلکه حفظ قدرت خرید و بازگرداندن ارزش واقعی طلب او است. بنابراین، سرایت دادن حکم رأی وحدت رویه ۱۵۵ به خسارت تأخیر تأدیه در مفهوم جدید آن، نادیده گرفتن تحول ماهوی این نهاد حقوقی است. رویه قضایی با پافشاری بر بقای اثر این رأی بدون توجه به تغییر موضوع آن، عملاً طلب کاران را از دریافت ارزش واقعی طلب خود محروم کرده است؛ در حالی که رأی مذکور در زمان صدور خود در سال ۱۳۴۷، با توجه به قوانین وقت و تعریف سابق خسارت تأخیر تأدیه، رأیی کاملاً منسجم و دفاع پذیر بود.

۲-۶. رأی وحدت رویه شماره ۷۸۸ مورخ ۱۳۹۹/۰۳/۲۷

رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ پس از تحول مفهوم خسارت تأخیر تأدیه نه تنها از رویه قضایی کنار گذاشته نشد، بلکه مبنای صدور آرای وحدت رویه دیگری نیز قرار گرفت. رأی وحدت رویه شماره ۷۸۸ یکی از مهم ترین نمونه های این استمرار است. هیأت عمومی دیوان عالی کشور در این رأی، با استناد به رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵، اعلام کرد طلب کاران حق مطالبه خسارت تأخیر تأدیه ایام پس از تاریخ توقف را از تاجر ورشکسته ندارند. سپس، با این استدلال که مسؤولیت ضامن نمی تواند بیش از مسؤولیت مضمون عنه باشد، این معافیت را به ضامن تاجر ورشکسته نیز تسری داد.

این موضوع زمانی قابل دفاع است که خسارت تأخیر تأدیه همچنان با مفهوم پیش از انقلاب، یعنی جریمه ای با نرخ ثابت و زائد بر اصل دین، فهمیده شود. با این حال، اگر خسارت تأخیر تأدیه موضوع ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی، سازوکاری برای جبران کاهش ارزش پول و حفظ ارزش واقعی طلب تلقی شود، پیش از هرگونه تسری حکم عدم تعلق این خسارت به ضامن، باید در گام نخست امکان یا عدم امکان مطالبه آن از خود تاجر ورشکسته پس از ایام توقف، با توجه به تحول مفهومی و کارکردی این نهاد، مورد بازاندیشی جدی قرار گیرد و تنها پس از تعیین تکلیف این مساله است که می توان به نحو موجه از مسؤولیت یا عدم مسؤولیت ضامن سخن گفت؛ نه آن که صرفاً با اتکا به آرای سابق و بر مبنای تلقی پیشین از خسارت تأخیر تأدیه، حکم به توسعه دامنه معافیت داده شود. در واقع، رأی شماره ۷۸۸ به جای ارزیابی مجدد مبنای رأی شماره ۱۵۵ در پرتو تحول

ماهیت خسارت تاخیر تادیه، قلمرو آن را توسعه داده و ضامن را نیز از جبران آثار کاهش ارزش پول معاف کرده است.

خطای اصلی این امر، اعمال رأی شماره ۱۵۵ بر نهادهی است که اگرچه همچنان «خسارت تأخیر تادیه» نامیده می‌شود، ماهیت و کارکرد سابق خود را ندارد. وحدت لفظ نباید موجب وحدت حکم شود؛ زیرا با تغییر ماهیت موضوع، بقای حکم سابق نیازمند دلیل جدید است. افزون بر این، ضامن شخصیتی مستقل از تاجر ورشکسته دارد و دارایی او نیز تابع نظام جمعی تصفیه نیست. بنابراین، حتی اگر منع مطالبه خسارت از خود ورشکسته به‌منظور رعایت تساوی میان طلب‌کاران پذیرفته شود، تسری این معافیت به ضامن، بدون ارائه مبنایی مستقل، محل تأمل است.

۳-۶. رأی وحدت رویه شماره ۸۷۲ مورخ ۱۴۰۴/۰۹/۱۱

استمرار منطق رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ بار دیگر در رأی وحدت رویه شماره ۸۷۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور آشکار شد. موضوع این رأی، مسؤولیت مدیران شرکت تجاری ورشکسته نسبت به خسارت تأخیر تادیه چک پس از تاریخ توقف شرکت بود. هیأت عمومی با استناد به رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵، ابتدا بر عدم امکان مطالبه خسارت تأخیر تادیه پس از توقف از شرکت ورشکسته تأکید کرد. سپس با اشاره به اینکه مدیران شرکت نماینده آن محسوب می‌شوند و از طرف شرکت اسناد تجاری را امضا می‌کنند، مسؤولیت مقرر در ماده ۱۹ قانون صدور چک را نیز تابع مسؤولیت شرکت دانست. بر همین اساس و با وحدت ملاک از رأی وحدت رویه شماره ۷۸۸، چنین نتیجه گرفته شد که میزان مسؤولیت مدیران و صاحبان امضا نمی‌تواند بیش از مسؤولیت شرکت باشد و در نتیجه، خسارت تأخیر تادیه پس از تاریخ توقف شرکت از آنان نیز قابل مطالبه نیست. بنابراین، زنجیره‌ای از تسری شکل گرفته است، حکم رأی شماره ۱۵۵ ابتدا در رأی شماره ۷۸۸ به ضامن و سپس در رأی شماره ۸۷۲ به مدیران و صاحبان امضای شرکت ورشکسته توسعه یافته است.

۴-۶. رأی وحدت رویه شماره ۸۶۱ مورخ ۱۴۰۴/۰۱/۱۹

رأی وحدت رویه شماره ۸۶۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، در خصوص زمان تسعیر مطالبات ارزی در فرآیند ورشکستگی، مقرر کرده است که مطالبات ارزی باید بر اساس نرخ اعلامی بانک مرکزی در زمان تصدیق مطالبات محاسبه شوند. هر چند این رأی به طور

مستقیم درباره خسارت تأخیر تأدیه صادر نشده است، از حیث مبنایی برای بحث حاضر اهمیت ویژه دارد؛ زیرا نشان می‌دهد دیوان عالی کشور در مواجهه با مطالبات پولی، به واقعیت‌های اقتصادی و ارزش واقعی طلب توجه نشان داده است. پذیرش تسعیر مطالبات ارزی بر مبنای نرخ اعلامی بانک مرکزی در زمان تصدیق مطالبات، بر این اندیشه استوار است که در فرآیند تصفیه، نباید بستان کار به دلیل نوسانات پولی و کاهش ارزش پول ملی، متحمل زیانی شود که ماهیتاً ناشی از تغییر شرایط اقتصادی است.

اهمیت رأی ۸۶۱ بیش از آن که در حکم خاص آن درباره مطالبات ارزی باشد، در منطق حاکم بر آن نهفته است. توضیح آن که، این رویکرد مبتنی بر این منطق است که بستان کار، حق دارد ارزش واقعی طلب خود را در برابر تغییرات و نوسانات اقتصادی حفظ کند و نباید به دلیل کاهش ارزش پول ملی متحمل زیان شود (توکلی و هاشمی، ۱۴۰۴: ۷۹). قاعده معروف «لا ضرر و لا ضرار»^۱ نیز تأیید کننده چنین سیاستی می‌باشد.

در واقع این رأی نشانه‌ای از فاصله گرفتن تدریجی رویه قضایی از نگاه صوری به تعهدات پولی و توجه به ارزش اقتصادی دین است. در حالی که در آرای پیشین، بویژه در حوزه ورشکستگی، توقف تاجر به نوعی انجماد طلب و منع توجه به تحولات بعدی تعبیر می‌شد، رأی ۸۶۱ نشان می‌دهد که دیوان عالی کشور دست کم در سطح مبنا پذیرفته است که گذر زمان و تغییرات پولی می‌تواند ارزش واقعی طلب را دگرگون کند و بی‌اعتنایی به این دگرگونی، به زیان ناعادلانه بستان کار می‌انجامد.

از این منظر، رأی ۸۶۱ را می‌توان حلقه واسط میان منطق سنتی آرای گذشته و رویکرد جدیدتر دیوان عالی کشور دانست؛ رویکردی که در آن حفظ ارزش واقعی طلب و جلوگیری از انتقال زیان کاهش ارزش پول به بستان کار، اهمیت بیشتری یافته است. این رأی، بدون آن که صراحتاً وارد بحث خسارت تأخیر تأدیه شود، زمینه نظری لازم را برای بازاندیشی در مبانی آرای سابق فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که تحلیل دیون پولی در نظام قضایی ایران به تدریج از محوریت رقم اسمی فاصله گرفته و به سوی درک اقتصادی‌تر از دین حرکت کرده است؛ مسیری که در ادامه، در تحلیل رأی وحدت رویه شماره ۸۷۷ اهمیت تعیین کننده‌تری خواهد یافت.

۱. این قاعده به معنای نفی مشروعیت هرگونه ضرر و اضرار در اسلام است. (مشکینی، ۱۳۸۶: ۲۰۳)

۵-۶. رأی وحدت رویه شماره ۸۷۷ مورخ ۱۳۸۲/۰۳/۱۴۰۵

رأی وحدت رویه شماره ۸۷۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور را باید یکی از مهم‌ترین تحولات رویه قضایی در باب خسارت تأخیر تأدیه دانست؛ رأیی که در آن دیوان، برای نخستین بار به صورت روشن و نظام‌مند، میان بر خورد ایستا با طلب در فرآیند ورشکستگی و لزوم جبران کاهش ارزش دین در فرض وجود مازاد دارایی تفکیک می‌کند. اهمیت این رأی در آن است که دیوان عالی کشور، برخلاف منطق حاکم بر آرای پیشین، دیگر خسارت تأخیر تأدیه را صرفاً امری زائد، تبعی و غیر قابل وصول پس از توقف نمی‌بیند، بلکه آن را در چهارچوب ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی، بخشی از سازوکار جبران کاهش ارزش پول و حفظ تعادل اقتصادی طلب می‌شناسد. این روی کرد را می‌توان همسو با گرایش نوین رویه قضایی به جبران واقعی خسارت و توجه به واقعیت‌های اقتصادی دانست (استا و همکاران، ۱۴۰۲: ۵۷)؛ گرایشی که در سال‌های اخیر نیز در ادبیات حقوقی مورد تأکید قرار گرفته است. از این حیث، رأی ۸۷۷ را باید نقطه مقابل روی کرد قدیمی مبتنی بر رأی ۱۵۵ دانست؛ روی کردی که سال‌ها با تکرار صرف منطق پیشین در آرای ۷۸۸ و ۸۷۲ نیز استمرار یافته بود، بی‌آن که تغییر مبنای حقوقی خسارت تأخیر تأدیه پس از تصویب ماده ۵۲۲ به درستی در آن لحاظ شود.

مفاد رأی ۸۷۷ به روشنی نشان می‌دهد که هیأت عمومی، در تحلیل آثار ورشکستگی، میان دو وضعیت متفاوت تفکیک کرده است: نخست، وضعیتی که اموال ورشکسته برای پرداخت دیون کفایت ندارد و در نتیجه، پرداخت خسارت تأخیر تأدیه می‌تواند به تضییع حقوق سایر بستان کاران بینجامد؛ دوم، وضعیتی که بر اثر افزایش ارزش دارایی‌ها در نتیجه تورم یا وجود اموال مازاد بر دیون، امکان پرداخت اصل طلب همراه با خسارت ناشی از کاهش ارزش دین وجود دارد. دیوان در این رأی تصریح کرده است که «چنانچه بر اثر تورم، ارزش اموال و دارایی‌های ورشکسته افزایش یافته یا اموالی باقی مانده که مازاد بر دیون او باشد و بستان کاران خسارت ناشی از کاهش ارزش دین را درخواست کنند، اداره تصفیه پس از احراز، از محل دارایی‌های باقی مانده، آن را محاسبه و به بستان کاران پرداخت خواهد کرد». همین عبارت، از حیث نظری، فاصله‌ای جدی با منطق آرای ۱۵۵، ۷۸۸ و ۸۷۲ ایجاد می‌کند، زیرا در این جا خسارت تأخیر تأدیه دیگر به مثابه امتیازی ناموجه

برای بستان کار یا مجازاتی برای بده کار تلقی نشده، بلکه به مثابه جزء ای از استیفای کامل حق و جبران کاهش واقعی ارزش طلب فهمیده شده است.

از حیث مبنای حقوقی، رأی ۸۷۷ در واقع، اجرای عملی و دقیق ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی در بستر ورشکستگی است. ماده مزبور خسارت تأخیر تأدیه را از قالب سنتی «جریمه دیرکرد» خارج و به سوی «جبران کاهش ارزش پول» سوق داده بود، اما آرای پیشین دیوان، بویژه رأی ۱۵۵، همچنان با منطق قبل از انقلاب و با تلقی خسارت تأخیر تأدیه به عنوان امری تبعی و نامستقل، از تسری این حکم به مرحله پس از توقف خودداری می کردند. رأی ۸۷۷ این گسست را آشکارا رقم می زند و نشان می دهد که در فرض بقای مازاد دارایی، خسارت تأخیر تأدیه نه تنها قابل تصور، بلکه قابل وصول است. بدین ترتیب، این رأی عملاً آرای ۱۵۵، ۷۸۸ و ۸۷۲ را در قلمرو خسارت تأخیر تأدیه پس از ایام توقف نسخ کرده است؛ زیرا آرای مزبور مبتنی بر مبنایی بودند که با تحول مفهومی ماده ۵۲۲ دیگر قابلیت استمرار نداشت.^۱

نکته اساسی در این جا آن است که رأی ۸۷۷ فقط درباره اصل امکان مطالبه خسارت سخن نمی گوید، بلکه شرایط تحقق آن را نیز روشن می سازد. به موجب این رأی، مطالبه خسارت تأخیر تأدیه منوط به آن است که نخست، ارزش اموال و دارایی های ورشکسته بر اثر تورم افزایش یافته باشد یا اموالی باقی مانده باشد که مازاد بر دیون اوست؛ دوم، بستان کار صراحتاً خسارت ناشی از کاهش ارزش دین را مطالبه کند؛ و سوم، اداره تصفیه پس از احراز این شرایط، امکان پرداخت را از محل دارایی های باقی مانده احراز نماید. بنابراین، رأی ۸۷۷ نه به صورت مطلق، بلکه در قالب یک سازوکار مشروط و کنترل شده، امکان جبران کاهش ارزش پول را می پذیرد. این تفکیک مهم است، زیرا نشان می دهد که هدف رأی، برهم زدن نظم تصفیه نیست، بلکه جلوگیری از محروم ماندن بستان کار از ارزش • حیث مرجع صالح نیز رأی ۸۷۷ تکلیف را به روشنی مشخص کرده است. مطابق مفاد رأی، «اداره تصفیه» مرجع احراز و محاسبه خسارت تأخیر تأدیه و پرداخت آن از محل دارایی های باقی مانده است. این امر با ماده ۱ قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی کاملاً منطبق است؛ زیرا به موجب آن، اداره تصفیه مرجع قانونی رسیدگی به امور ورشکستگی

۱. یکی از طرق نسخ یا بی اثر شدن آرای وحدت رویه، صدور رأی وحدت رویه متأخر در همان موضوع و با مفاد مخالف است؛ در این فرض، رأی جدید در حدود تعارض، مبنای عمل قرار می گیرد.

و اداره دارایی‌های ورشکسته است. لازم به ذکر است، در مواردی که اداره تصفیه وجود نداشته باشد، به موجب ماده ۴۴۰ قانون تجارت، دادگاه یک نفر را به عنوان مدیر تصفیه تعیین می‌کند که عهده‌دار رسیدگی به امور ورشکستگی و اداره دارایی‌ها خواهد بود. (توکلی، ۱۴۰۲: ۲۴۱)

از منظر تحلیلی، اهمیت دیگر رأی ۸۷۷ در آن است که نسبت میان مسؤولیت ضامن تاجر ورشکسته و خود تاجر را نیز متحول می‌کند. در آرای ۷۸۸ و ۸۷۲، دیوان عالی کشور با تکیه بر این اندیشه که مسؤولیت ضامن نمی‌تواند از مسؤولیت مضمون‌عنه فراتر رود، ضامن را نیز از پرداخت خسارت تأخیر تأدیه پس از توقف معاف دانسته بود. اما اکنون که رأی ۸۷۷ اصل امکان مطالبه خسارت از خود تاجر ورشکسته را در صورت وجود مازاد دارایی و تحقق شرایط قانونی می‌پذیرد، مبنای منطقی آن آرای پیشین از میان می‌رود. اگر ضامن در حدود مسؤولیت مضمون‌عنه مسؤول است و اگر مضمون‌عنه، به حکم رأی ۸۷۷، در شرایطی مشخص نسبت به خسارت تأخیر تأدیه مسؤول شناخته می‌شود، دیگر دلیلی برای بقای معافیت مطلق ضامن وجود ندارد. به بیان دیگر، رأی ۸۷۷ با شکستن مبنای استدلال آرای ۷۸۸ و ۸۷۲، عملاً آنها را نیز بی‌اثر می‌سازد؛ زیرا آن‌چه در آن دو رأی به عنوان قاعده‌ای عمومی تثبیت شده بود، اکنون به قاعده‌ای استثنایی و مقید تبدیل شده است. ضامن نیز در نتیجه، نمی‌تواند از مسؤولیت نسبت به خسارت تأخیر تأدیه به‌طور مطلق معاف باشد، بلکه مسؤولیت او باید تابع همان شرایطی باشد که رأی ۸۷۷ برای خود تاجر ورشکسته مقرر کرده است.

از این حیث، رأی ۸۷۷ را می‌توان نه فقط یک رأی تکمیلی، بلکه یک رأی ناسخ در قلمرو خود دانست؛ رأیی که با پذیرش منطق ماده ۵۲۲ و توجه به واقعیت اقتصادی پول، مبنای آرای قدیمی را در باب خسارت تأخیر تأدیه پس از توقف فرو می‌ریزد. بنابراین، هر چند آرای ۱۵۵، ۷۸۸ و ۸۷۲ ممکن است از حیث تاریخی همچنان قابل اشاره باشند، اما از حیث کارکرد حقوقی در باب خسارت تأخیر تأدیه پس از ایام توقف، پس از صدور رأی ۸۷۷ دیگر قابلیت اتکای پیشین را ندارند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد که خسارت تأخیر تأدیه در حقوق ایران، صرفاً عنوانی ثابت نبوده، بلکه نهادی است که مبانی و کارکرد آن در گذر زمان دستخوش تحول شده است. این نهاد که در حقوق پیش از انقلاب، بویژه بر پایه ماده ۷۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸، ماهیتی نزدیک به جرمه قانونی داشت، با تصویب ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ به سازوکاری برای جبران کاهش ارزش پول و حفظ ارزش واقعی مطالبات تبدیل شد. همین تحول، ضرورت بازخوانی انتقادی آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور درباره مطالبه خسارت تأخیر تأدیه پس از تاریخ توقف تاجر ورشکسته را آشکار می‌سازد؛ زیرا اعتبار و کارآمدی این آراء را باید با توجه به مبانی حقوقی حاکم بر نهاد خسارت تأخیر تأدیه ارزیابی کرد.

تحلیل آرای وحدت رویه نشان داد که رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ با توجه به مبانی حقوقی حاکم در زمان صدور خود، منسجم و قابل دفاع بود؛ اما استمرار استناد به آن پس از تحول ماهوی خسارت تأخیر تأدیه، بدون بازنگری در مبانی آن، با نظام حقوقی کنونی سازگار نیست. همچنین روشن شد که منطق حاکم بر این رأی در آرای وحدت رویه شماره‌های ۷۸۸ و ۸۷۲ نیز استمرار یافته و منع مطالبه خسارت تأخیر تأدیه پس از تاریخ توقف به ضامن تاجر ورشکسته و اشخاص مسؤول شرکت ورشکسته نیز تسری داده شده است. در مقابل، آرای وحدت رویه شماره‌های ۸۶۱ و بویژه ۸۷۷، از تحول تدریجی رویکرد دیوان عالی کشور حکایت دارند. رأی وحدت رویه شماره ۸۷۷ با تفکیک میان فرض کفایت و عدم کفایت دارایی، امکان جبران کاهش ارزش مطالبات را در صورت وجود مازاد دارایی به رسمیت شناخته و بدین ترتیب، از منطق منع مطلق حاکم بر رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ فاصله گرفته است.

بر این اساس، یافته‌های پژوهش مؤید آن است که رأی وحدت رویه شماره ۸۷۷ صرفاً استثنایی بر رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ محسوب نمی‌شود، بلکه نشانه‌ای از تحول مبانی رویه قضایی در این حوزه است. از این رو، به جای استمرار استناد به رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ و آرای مبتنی بر آن، شایسته است رویه قضایی در پرتو رویکرد اتخاذشده در رأی وحدت رویه شماره ۸۷۷ بازخوانی و با آن منطبق شود. بر همین مبنا، در دعاوی مربوط به

مسئولیت ضامن تاجر ورشکسته و نیز مدیران و صاحبان امضای شرکت‌های ورشکسته، استناد به آرای وحدت رویه شماره‌های ۷۸۸ و ۸۷۲ نیز باید با توجه به تحول مبانی حقوقی و روی کرد رأی وحدت رویه شماره ۸۷۷ مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد. بدین ترتیب، بازخوانی انتقادی آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور در پرتو تحول ماهوی خسارت تأخیر تأدیه نشان می‌دهد که استمرار استناد به رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ و آرای مبتنی بر آن، بدون توجه به تحول مبانی این نهاد و روی کرد اتخاذ شده در رأی وحدت رویه شماره ۸۷۷، با منطق حقوقی حاکم بر نظام کنونی جبران کاهش ارزش پول سازگار نیست.

فهرست منابع

منابع فارسی

۱. استا، محمد حسین؛ افراس، غلامحسین و احمدی، جعفر (۱۴۰۲)، «تحلیل تطبیقی قابلیت مطالبه زبان تفویض فرصت ناشی از تاخیر در تادیه پولی در فقه و حقوق»، فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، دوره ۶، شماره ۱۹.
۲. اسکینی، ربیعا (۱۴۰۲)، حقوق تجارت: ورشکستگی و تصفیه امور ورشکسته، چاپ بیست و نهم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).
۳. انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، جلد ۴، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
۴. توکلی، محمد مهدی (۱۴۰۲)، آموزش جامع حقوق تجارت، جلد ۲، چاپ هفتم، تهران: مکتوب آخر.
۵. توکلی، محمد مهدی و هاشمی، محمد (۱۴۰۴)، «تحلیل حقوقی زمان تسعیر دیون ارزی در ورشکستگی: نگاهی به رأی وحدت رویه ۸۶۱ دیوان عالی کشور»، دوفصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی، دوره ۴، شماره ۷.
۶. سبحانی، جعفر (۱۴۰۲)، الموجز فی اصول الفقه، چاپ سی و چهارم، قم: موسسه امام صادق (ع).
۷. صفایی، سید حسن (۱۴۰۱)، قواعد عمومی قراردادها، چاپ سی و هفتم، تهران: میزان.
۸. شهیدی، مهدی (۱۴۰۱)، آثار قراردادها و تعهدات، چاپ دهم، تهران: مجد.
۹. شهیدی، مهدی (۱۴۰۱)، سقوط تعهدات، چاپ هفدهم، تهران: مجد.
۱۰. شیروی، عبدالحسین (۱۳۸۰)، «نقد و بررسی مقررات آیین دادرسی مدنی راجع به مطالبه خسارت قراردادی و تأخیر تأدیه»، مجله مجتمع آموزش عالی قم، سال ۳، شماره ۹.
۱۱. قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹/۰۱/۲۱ مجلس شورای اسلامی با اصلاحات بعدی.
۱۲. قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸/۰۶/۲۵ مجلس شورای ملی.
۱۳. قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی مصوب ۱۳۱۸/۰۴/۲۴ مجلس شورای ملی.
۱۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸/۰۹/۱۲ با اصلاحات بعدی.
۱۵. قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱/۰۲/۱۳ مجلس شورای ملی با اصلاحات و الحاقات بعدی.
۱۶. قانون تسریع محاکمات مصوب ۱۳۰۹/۰۴/۰۳ کمیسیون مجلس.
۱۷. قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰/۱۲/۲۶ مجلس شورای ملی.
۱۸. قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵/۰۴/۱۶ مجلس شورای ملی با اصلاحات و الحاقات بعدی.
۱۹. قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷/۰۲/۱۸ مجلس شورای ملی با اصلاحات و الحاقات بعدی.
۲۰. قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۲۹۰/۰۸/۱۸ کمیسیون مجلس.

۲۱. قانون نحوه وصول مطالبات بانک‌ها مصوب ۱۳۶۸/۱۰/۰۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۲۲. معین، محمد (۱۳۸۱)، فرهنگ معین، جلد ۱، چاپ هشتاد و ششم، تهران: آدنا.
۲۳. مقررات وزیر عدلیه راجع به مواعد و ودایع مصوب ۱۳۰۷/۱۰/۱۳ وزیر عدلیه.
۲۴. وحدتی شبیری، سید حسن (۱۳۸۲)، «خسارت تأخیر تأدیه وجه نقد»، روش شناسی علوم انسانی، دوره ۹، شماره ۳۶.

References

1. Anvari, H. (2003). Farhang-e Bozorg-e Sokhan [The Great Sokhan Dictionary] (Vol. 4, 2nd ed.). Tehran: Sokhan Publications. (in Persian)
2. Asta, M. H., Afras, G., & Ahmadi, J. (2023). A Comparative Analysis of the Recoverability of Loss of Chance Resulting from Delay in Monetary Payment in Islamic Jurisprudence and Law. Comparative Law Research and Development Quarterly, 6(19). (in Persian)
3. Bankruptcy Administration Act. (1939). Enacted July 15, 1939. (in Persian)
4. Cheque Issuance Act. (1976). As amended. (in Persian)
5. Civil Code of Iran. (1928). As amended. (in Persian)
6. Civil Procedure Code. (1939). Enacted September 17, 1939. (in Persian)
7. Civil Procedure Code of the Islamic Republic of Iran. (2000). Enacted April 10, 2000, as amended. (in Persian)
8. Commercial Code of Iran. (1932). As amended. (in Persian)
9. Constitution of the Islamic Republic of Iran. (1979). As amended. (in Persian)
10. Eskini, R. (2023). Commercial Law: Bankruptcy and Liquidation Proceedings (29th ed.). Tehran: SAMT. (in Persian)
11. Expedited Proceedings Act. (1930). (in Persian)
12. Moein, M. (2002). Moein Dictionary (Vol. 1, 86th ed.). Tehran: Adna Publications. (in Persian)
13. Registration of Deeds and Real Estate Act. (1932). (in Persian)
14. Regulations of the Minister of Justice on Time Limits and Deposits. (1928). (in Persian)
15. Safaei, S. H. (2022). General Principles of Contracts (37th ed.). Tehran: Mizan Publications. (in Persian)
16. Shahidi, M. (2022). Discharge of Obligations (17th ed.). Tehran: Majd Publications. (in Persian)
17. Shahidi, M. (2022). Effects of Contracts and Obligations (10th ed.). Tehran: Majd Publications. (in Persian)

18. Shiravi, A. (2001). A Critical Review of the Civil Procedure Code Provisions on Contractual Damages and Damages for Delay in Payment. *Journal of Qom Higher Education Complex*, 3(9). (in Persian)
19. Sobhani, J. (2023). *Al-Mujaz fi Usul al-Fiqh* (34th ed.). Qom: Imam Sadiq Institute. (in Arabic)
20. Temporary Code of Civil Procedure. (1911). (in Persian)
21. Tavakkoli, M. M. (2023). *Comprehensive Commercial Law* (Vol. 2, 7th ed.). Tehran: Maktoub Akhar. (in Persian)
22. Tavakkoli, M. M., & Hashemi, M. (2025). A Legal Analysis of the Time of Currency Conversion of Foreign Currency Debts in Bankruptcy: A Study of Supreme Court Unification Judgment No. 861. *Biannual Journal of Critique and Analysis of Judicial Decisions*, 4(7). (in Persian)
23. Vahdati Shobeiri, S. H. (2003). Damages for Delay in Payment of Monetary Obligations. *Human Sciences Methodology*, 9(36). (in Persian)
24. Act on the Collection of Banks' Claims. (1990). (in Persian)